

بازتاب اندیشه‌های رندی و ملامتی در اشعار حافظ

Aydın ERYILMAZ¹

Ali Taher HAMADALI²

APA: Eryilmaz, A. & Hamadali, A. T. (2023). *RumeliDE* بازتاب اندیشه‌های رندی و ملامتی در اشعار حافظ. *RumeliDE Dil ve Edebiyat Araştırmaları Dergisi*, (36), 1222-1240. DOI: 10.29000/rumelide.1369581.

چکیده

اندیشه حافظ شالوده‌های استواری دارد که شرح و گزارش شعر حافظ بدون دخالت دادن آنها، به نتیجه مطلوب و موجهی دست نخواهد یافت. این بنیان‌ها که در حقیقت همان دغدغه‌ها و دل مشغولی‌های روزانه حافظ است و استخوان بندی تفکر او را تشکیل می‌دهند، در شعر حافظ متعدد است. از میان این اندیشه‌ها، بازتاب اندیشه‌های رندی و ملامتی در شعر وی فراوان است. خواجه در اشعارش اغلب از خود به عنوان رندی پاک باخته و بی‌نیاز یاد کرده که با همه هشیاری و دانایی به آداب و رسوم و مقررات اجتماعی بی‌اعتناست. وی از ریا و تزویر زاهدان درونی در رنج و اضطراب است و حتی صوفیان ریایی را که به طریقت حافظ انتساب می‌ورزند ولی اهل ظاهر بوده و در زنده پوشی و قلندری تظاهر می‌کنند سخت سرزنش می‌کند و در اشعار خود دام حیله و تزویر این ظاهر پرستان را پاره می‌سازد. همچنین حافظ شیرازی در سروده‌های فراوانی اندیشه‌های اساسی ملامتی را بیان کرده است. او در این اشعار با به کار بردن الفاظی چون بادمخواری و تظاهر به آن، بت‌پرستی و نظر بازی و معاشرت با زیبارویان و غلامان زیبارو و ترسایگانی که خدمت خرابات می‌کنند، خود را معتقد به آیین رندی می‌داند. در این پژوهش به بیان اندیشه‌هایی می‌پردازیم که حافظ در قالب اندیشه‌های رندی و ملامتی خود به آنان اشاره نموده است.

کلید واژه: حافظ، دیوان اشعار، اندیشه رندی و ملامتی، تظاهر به باده خواری، ریا.

72. Hafız Şirazi Şiirlerinde Rindlik ve Melametiye Düşüncesinin Yansımaları

Öz

Hafız düşüncesinin sağlam temellerine dayandırılmayan şiirlerinin tasviri ve anlatımı istenilen ve hayal edilen sonuca ulaşmayacaktır. Günlük kaygı ve meşguliyetlere dayanıp düşünce iskeletini oluşturan bu temeller, onun şiirlerinde farklı şekilde karşımıza çıkmaktadır. Bu düşünceler arasında özellikle rindlik ve melametiye endişesi şiirlerinde daha baskındır. Hafız şiirlerinde genellikle kendisini, tüm farkındalığı ve bilgisine rağmen, sosyal geleneklerle düzeni göz ardı eden saf ve zavallı bir rind olarak tanımlar. Şiirlerinde kendini her şeyini tamamen kaybeden ve minnetsiz bir rind olarak tanıtan Hafız, onca bilgisine, farkındalığına rağmen görünüşte sosyal-adeptel kurallara uymayan birisi olarak yansıtır. O, ruhani görünümlü riyakâr ve hilekâr zahitlerin bu tutumlarından son derece rahatsız olup derin üzüntü duymaktadır. Hatta yırtık ve köhne elbiseler giyip halkı bu şekilde aldatmaya çalışan sofuları şiirlerinde şiddetli bir şekilde eleştirir. Hafız Şirâzî melametiye'nin esas-temel fikirlerini birçok şiirinde dile getirmiştir. Bu şiirlerde, şarap içme ve onunla rol yapma; putperestlik ve dikizleme gibi kelimeleri kullanıp meyhanelerde hizmet eden Hristiyan güzel kadınlar, güzel cariyelerle bağ kurarak kendisini Rindî ayinine inanan biri olarak tanımlar. Bu araştırmamızda Hafız'ın rind ve melametiye firkalarına dair düşüncelerine değineceğiz

Anahtar kelimeler: Hafız, Divan, rindlik ve melametiye düşüncesi, riyâ, hile

¹ Dr. Öğr. Üyesi, İğdır Üniversitesi, Fars Dili ve Edebiyatı Bölümü (İğdır, Türkiye), igdir84@icloud.com, ORCID ID: 0000-0002-3221-8886 [Araştırma makalesi, Makale kayıt tarihi: 11.08.2023-kabul tarihi: 20.10.2023; DOI: 10.29000/rumelide.1369581]

² Dr., Ministry of Higher Education and Scientific Research (Erbil, Irak), ali_taher84@yahoo.com, ORCID ID: 0000-0003-1475-1369

Reflection of Randy and Reproachful Thoughts In Hafez's Poems

Hafez's thought has solid foundations that the description and report of Hafez's poetry without their involvement will not achieve a desirable and justified result. Are numerous in Hafez's poetry. Among these thoughts, there are many reflections of Randy's and blame's thoughts in his poetry. In his poems, Khawaja often described himself as a pure, lost and needy Randi who, with all his awareness and knowledge, disregards social customs and regulations. He is in pain and anxiety because of the hypocrisy of inner ascetics, and he even blames the hypocrisy of the Sufis who are attributed to Hafez, but who are outwardly people and pretend to be dressed in rags and swindlers, and in their poems they are a trap of trickery. And the forgery of this appearance tears the worshipers. Also, Hafez Shirazi has expressed the basic ideas of blame in many poems. In these poems, he considers himself to be a believer in Randi religion by using words such as adultery and pretending, idolatry and the idea of playing games and associating with beautiful women and beautiful slaves and cowards who serve the ruins. In this research, we will express the thoughts that Hafez has mentioned in the form of his randy and reprimanding thoughts.

Keywords: Hafez, Poem Diwan, randy and reproachful thought, pretending to be a fan, hypocrisy

مقدمه

«فرهنگ غالب بر فضاي حافظ شناسي، يك فرهنگ صوفيانه، سنتي، و محافظه كار است. اين شيوة حافظشناسي، الكوي كار خود را از سنت هاي گذشته و تفسير هاي مانند بدر الشروح مي گيرد، و در نتيجه بي هيچ اعتنايي به اصول و روش هاي يك پژوهش جدي! شعر حافظ را تفسير مي كند و آن را با آيين تصوف و عرفان انطباق مي دهد، و از اين طريق حافظ را در عداد صوفياني مانند نجم الدين رازي يا ابوالقاسم قشيري در مي آورد. در حالي كه نتيجه چنين كاري با مباني تفكر حافظ كه در سراسر شعر او مشهود است، منطبق نيست! اما چنانچه آشنائي با شعر حافظ از طريق بنيان هاي تفكر او صورت پذيرد، و اجزا و عناصر فرعي يا نامرئي انديشة او به اين بنيان ها ارجاع داده شود، نتيجه كار متفاوت از آن چيزي خواهد شد كه حافظ شناسي رسمي و سنتي ارائه مي دهد. (درگاہی، 87:1387)

تفكر حافظ چند بنيان اصلي و استوار دارد كه همه عناصر فكري و نيز راهبردها، رهنمودها، و رفتار هاي او در زندگي بر روي اين بنيان ها بنا شده است. از اين رو آشنائي با انديشه و آيين حافظ، مستلزم شناختن اين پايه ها و بنيان هاي اصلي تفكر اوست و بدون چنين تمهيدي نمي توان در راه يافتن به دنياي انديشه و گشودن گره هاي فكري و درك ابهامات شعري او كامياب شد. با اين وصف، بسياري از مفسران شعر حافظ رسم كار را بر اين گذاشته اند كه از طريق تفسير بيت به بيت غزل هاي او و يا گزينش چند غزل و کنار نهادن چندين برابر آن، حافظ را تفسير كنند تا آنچه را كه درباره او تصور مي كنند به تأييد برسانند و چنانچه در ميانة تفسير، برخي از ابيات شعر او با پندار هاي آنان انطباق و هم خواني پيدا نكند، دست به تأويل و توجيه، و حتي تحريف ببرند و آنگونه بيت ها را از مفهوم حقيقي و آشكار خود تهيه كنند! انگيزه اين شيوة تفسير آن است كه بسياري از مفسران شعر حافظ، درست برخلاف خود او، شديداً محافظه كار بوده اند - چه در برابر سنت هاي حاكم، چه در برابر تفكر غالب، چه در برابر چرخ و فلک و غير آن، كه حافظ پيش روي همه آنها به اعتراض و گستاخي برمي خاست! - و در نتيجه همواره تفسير ي از شعر حافظ به دست مي دهند كه با آن سنت هاي حاكم و تفكر غالب سازگار باشد، اين تيره از مفسران حافظ هيچ شباهتي با او ندارند و شريعتي درست مي گفت كه: «حافظ اگر زنده بود با هيچ يك از اينان در يك كوچه ساكن نمي شد». (همان، 110:1387)

ملائييه

اين گروه قبل از قرن پنجم هجري به اين نام شهرت يافته اند. بنيانگذار اين گروه ابوصالح حمدون قصار بوده است (رجايي، 1340: 97) و مشايخ بزرگي چون ابوسعيد ابي الخير از اين مشرب اطلاع كافي داشته اند. (متور، 1354: 211؛ عطار، 1360: 265). اينان عقيدة داشتند كه قبول و توجه خلق، سالک را از راه حق باز مي دارد، او مغرور شده به جلب خاطر مردم سرگرم مي شود و در نتيجه از عنايت حق تعالي محروم مي ماند، پس راه نجات آن است كه فقط به اخلاص و محبت خدائي تعالي، مشغول باشيم و به هيچ كس ديگر فكر نكنيم. به خوش آمدن يا بد آمدن مردمان پشت پا بزنيم و به خاطر سلامت باطن، تن به ملامت خلق بدهيم و با تحمل

تحقیر و ملامتی که مردمان بر ما روا می‌دارند، غرور نفس خودمان را در هم بشکنیم. (لغت نامه، ذیل کلمه ملامتی). اصول کلی اعتقادات گروه ملامتی را حمدون قصار (متوفی 271 قمری) چنین نقل کرده است: «باید که تا علم حق تعالی به تو نیکوتر از آن باشد که علم خلق، یعنی باید که اندر خلأ با حق تعالی معاملت نیکوتر از آن کنی که اندر ملأ با خلق، که حجاب اعظم از حق، شغلِ دل توست با خلق» (هجویری، 1366: 228).

احمد غزالی اوج کمال عشق را در ملامت می‌داند و آنرا برای سالک بسیار لازم و واجب می‌داند. او معتقد است که نباید حتی یک سر مو هم تعلقی از او باقی مانده باشد: «کمال عشق ملامت است، ملامت خلق برای آن بود تا اگر یک سر موی از درون او یا از برون تنفسی دارد یا متعلق، منقطع شود» (غزالی، 1359: 6).

عزالدین محمود کاشانی ملامتی را گروهی مخلص و صادق معرفی کرده می‌گوید: «ملامتی جماعتی می‌باشند که در رعایت معنی اخلاص و محافظت قاعده صدق، غایت جهد مبذول دارند و در اخفای طاعات و کتم خیرات از نظر خلق، مبالغت واجب دانند» (کاشانی، 1385: 115) و مدح و ذم، رد و قبول خلق از نظر ملامتی یکسان باشد. (تاریخ تصوف، غنی، 191).

بهره مندی حافظ از مشرب ملامتی

گروهی از ملامتی که تندروتر و بی باکتر هستند، قلندریه نامیده می‌شوند. (نیکلسون، 1361: 86) حافظ به صراحت از آنها نام برده و از شیوه و سبک آنها حمایت کرده و با بار معنایی مثبت از آنها سخن گفته و مشرب آنها را پسندیده است و حتی لازمه سیر و سلوک عارف را در قلندری بودن دانسته است:

وقت آن شیرین قلندر خوش که در اطوار سیر	ذکر یارب یا ربی در حلقه زَنار داشت (دیوان حافظ: 9)
--	---

او مشرب خاص قلندریه را در وانمود کردن به مخالفت با عقاید و آداب جامعه پسندیده است. مثلاً عامه مردم و پیشوایان دینی آنان، نور خدا را در کعبه می‌دانند و صوفیان طریق تجلی آنرا صومعه و خانقاه می‌پندارند، اما حافظ با شهادت و قدرت هر چه تمامتر، به جای کعبه و خانقاه، خرابات مغان را برمی‌گزیند و نور خدا را در آنجا می‌یابد و به همین دلیل است که می‌بینیم در دیوان وی ترکیبات مختلفی از "پیر" به کار رفته که بیش از همه "پیر مغان" است و تعبیری چون پیر می‌فروش، پیر خرابات، پیر پیمانہ کش و... که اکثر این ترکیبات به شیوه ملامتی و سبک اصطلاحات قلندری می‌باشد.

حافظ از مشرب ملامتی فراتر رفته و هرگز در چهار چوب عقاید آنها (از ملامت خلق نهراسیدن و مکتوم داشتن اعمال نیک) خود را اسیر و زندانی نکرده و حتی در عقاید و مشرب قلندریه (تخریب عادات و ترک آداب)، بسنده نکرده است بلکه می‌گوید «باید دلیر و جانناز بود و از غوغای عوام و تکفیر خواص بیمی به دل راه نداد زیرا آنان خود گمراهند». (مرتضوی، 1365: 138)

مَثَم گردانیدن خود

عارف و سالکی که تمایلات رندانه دارد، برای پاک کردن خود از آلودگی ریا و سالوس تهمت هایی ناروا بر خود می‌بندد تا از نظر خلق بیفتد. او از مسجد و صومعه بیرون می‌رود و سر از کوی مغان و خرابات در می‌آورد.

انتخاب عنوان رند که از نظر معنای ظاهری هم ردیف با کلماتی چون اوباش و قلاش، می‌خوار، خوش‌باش و مست و لایعقل است، خود نوعی تهمت بستن بر خویشتن است. چنین شخصیتی تمام کارهایی را که در نظر عوام ناپسند است، به خود نسبت می‌دهد؛ یعنی خرابات نشین است، شراب می‌نوشد و در میخانه با شاهدان معاشرت می‌کند و نظر باز است. او خود را به انواع فسق و گناه و بی‌دینی مَثَم می‌سازد و لقب رند و قلاش و اوباش را برای خود انتخاب می‌کند و در واقع خود را پیرو آنان معرفی می‌کند.

«در واقع شاید بتوان گفت که در رفتار «ملامتی» به استناد آنچه از احوال آنان به جا مانده نوعی سنت نگاه انتقادی به خود هست که البته به سمت نوعی تعدب و وسواس میل می‌کند. چنان که سلمی هنگام برشمردن اصول مذهب ملامتی می‌گوید: باید آدمی همواره خصم خویش باشد و در هیچ حالی از احوال از خود خرسند نباشد» (شفیعی گدکنی، 1387: 107).

اتهاماتی که رند بر خود می‌بندد عبارتند از:

الف : خودکام و بدنام و قلاش است، ظاهری نامناسب و گنهکارانه دارد و پیوسته در خرابات که محل انجام اعمال زشت است، سکنی می‌گزیند:

همچو حافظ به خرابات روم جامه قبا	بو که در بر کشد آن دلبر نوخاسته‌ام (غ: 311: 420)
یاد باد آن که خرابات نشین بودم و مست	و آنچه در مسجد امروز کم است آن جا بود (غ: 204: 277)
من اگر رند خرابتم و گر زاهد شهر	این متاعم که همی بینی و کمتر زینم (غ: 355: 482)
مستی به آب یک دو عنب و ضع بنده نیست	من سالخورده پیر خرابات پرورم (غ: 329: 446)
خشک شد بیخ طر براه خرابات کجاست	تا در آن آب و هوا نشو و نمایی بکنیم (غ: 377: 514)

ب : مشغول شدن به محرّماتی نظیر بادنوشی، شاهدبازی و دعوت دیگران به انجام دادن این اعمال:

برو معالجه خود کن ای نصیحتگو	شراب و شاهد شیرین که را زبانی داد (غ: 113: 153)
شاهدان در جلوه و من شرمسار کیسه‌ام	بار عشق و مفلسی صعب است می باید کشید (غ: 240: 324)
دلبرم شاهد و طفل است و به بازی روزی	بکشد زارم و در شرع نباشد گنهش (391)
بر تو گر جلوه کند شاهد ما ای زاهد	از خدا جز می و معشوق تمنا نکنی (غ: 480: 654)

خمول و گمنامی و ترک شهرت و هیچ شمردن خود

ملامتیه برای گریز از حیل‌های نفس از انجام دادن هر عملی که منجر به مشهور شدن آنان به نیکی و پذیرش و ستایش نزد عموم مردم می‌شد، خودداری می‌کردند و بر عکس سعی داشتند در انجام کارهای شر و بد مشهور باشند. به همین سبب از اظهار هر اثر نیکی از خود ابا داشتند و در گمنامی محض می‌زیستند و اگر اثری مکتوب از خویش بر جای می‌نهادند، از روی ضرورت و ناچاری بوده است.

این مضمون در اشعار زیر دیده می‌شود:

ساقیا برخیز و درده جام را ساعر می بر کفم نه تا ز بر گر چه بدنمایست نزد عاقلان	خاک بر سر کن غم ایام را برکشم این دل ازرق فام را مانمی خواهیم ننگ و نام را (غ 8: 13)
صوفیان جمله حریفند و نظرباز ولی	زین میان حافظ دلسوخته بدنم افتاد (غ 111: 150)
سیاه نامتر از خود کسی نمی بینم	چگونه چون قلمم دود دل به سر نرود (غ 224: 304)
عیبم مکن به رندی و بدنمای ای حکیم	کاین بود سرنوشت ز دیوان قسمتم (غ 313: 422)
ساقی بیارجامی و از خلوتم برون کش	تا در به در بگردم فلاش و لابلالی (غ 462: 629)

کتم اسرار

سکوت و نگهداشتن اسرار و اشارات و عبارات، سنتی ریشه‌دار در میان صوفیه و به ویژه ملامتیان است؛ زیرا هر کسی لیاقت آن را ندارد که این رموز با وی در میان نهاده شود و اسرار تنها باید با همرازان گفته شود.

در بسیاری از سروده های خواجه شیراز بر رعایت این اصل تأکید شده است. حافظ در برخی از اشعار خود سالک را به حفظ اسرار و نگه داشتن آن از نامحرمان توصیه می‌کند:

راز می که بر غیر نگفتیم و نگوییم شرح شکن زلف خم اندر خم جانان	با دوست بگویم که او محرم راز است کوته نتوان کرد که این قصه دراز است (غ 40: 59)
همه کارم ز خودکامی به بدنمای کشید آخر	نهان کی ماند آن رازی کز او سازند محفله‌ها (غ 1: 1)
راز حافظ بعد از این ناگفته ماند	ای دریغا رازداران یسار بساد (غ 103: 141)
کلک زبان بریده حافظ در انجمن	با کس نگفت راز تو تا ترک سر نکرد (غ 139: 189)
هواخواه توام جانان و می‌دانم که می‌دانی ملامتگو چه دریاید میان عاشق و معشوق	که هم نادیده می‌بینی و هم ننوشته می‌خوانی نبیند چشم نابینا خصوص اسرار پنهانی (غ 474: 647)

مبارزه با خودبینی، خودشیفتگی و خودخواهی

مبارزه با نفس و پرهیز از نخوت و خودبینی یکی از ارکان مهم ملامتیه به شمار می‌آید که این فرقه از هر طریق ممکن به آن اقدام می‌کردند. اصولاً هدف کلی آنان از انجام هر عملی نظیر دروغ بستن و اتهام زدن بر خویشان و تظاهر کردن به انجام اعمال ناپسند جهت مبارزه با نفس و برتربینی نفس خویش بوده است. آنان با برانگیختن حس تنفر دیگران که منجر به بدنامی و آزار و اذیتشان می‌شد، نفس خود را تحقیر می‌کردند و معتقد بودند که نفس آدمی همیشه در صدد تسلط بر دل انسان است و افزون طلبی و جاه طلبی و برتری جویی همه از تسلط نفس بر آدمی سرچشمه می‌گیرد.

حمدون قصّار (پیشوای ملامتیه) در این مورد می‌گوید: «هر که پندارد که نفس او بهتر است از نفس فرعون، کبر آشکار کرده است» (عطار نیشابوری، 1370: 403).

حافظ نیز بارها به این مسأله اشاره نموده و در اشعار خود به مبارزه با نفس و خواهش‌های نفسانی برخاسته است. اهمیت این امر تا جایی است که از منظر حافظ پس از ورود به عالم عشق و حقیقت، قدم نخست جهت طی این منزل، بیرون کردن هوا و هوس از دل است:

پارسیای و سلامت هوسم بود ولی	شیوه‌ای می‌کند آن نرگس فتان که می‌پرس (غ: 271: 367)
سحر با باد می‌گفتم حدیث آرزومندی دعای صبح و آه شب کلید گنج مقصود است قلم را آن زبان نبود که سر عشق گوید باز الا ای یوسف مصری که کردت سلطنت مغرور جهان پیر رعنا را ترحم در جیلت نیست همایی چون تو عالی قدر حرص استخوان تا کی در این بازار اگر سودیست با درویش خرسند است به شعر حافظ شیراز می‌رقصند و می‌نازند	خطاب آمد که واثق شو به الطاف خداوندی بدین راه و روش می‌رو که با دلدار پیوندی ورای حد تقریر است شرح آرزومندی پدر را باز پرس آخر کجا شد مهر فرزندی ز مهر او چه می‌پرسی در او همت چه می‌بندی دریغ آن سایه همت که بر ناهل افکندی خدایا منعم گردان به درویشی و خرسندی سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی (غ: 440: 598-599)
شور شراب عشق تو آن نفسم رود ز سر	کاین سر پرهوس شود خاک در سرای تو (غ: 411: 559)
تا فضل و عقل بینی بی معرفت نشینی	یک نکته ات بگویم خود را مبین که رستی (غ: 326: 412)

از آنجایی که لحن کلام و سبک گفتار ملامت گونه حافظ ایجاب می‌کرده است او از نفس خود به فریاد و فغان بر آمده و خطاب به او می‌گوید اگر تو بگذاری من در گدایی، به اوج پادشاهی خواهم رسید:

مرا گر تو بگذاری ای نفس طامع	بسی پادشاهی کنم در گدایی (غ: 492: 673)
------------------------------	---

او تنفر خود را از نفس نافرجامش اینگونه اعلام کرده است:

باده در ده چند از این باد غرور	خاک بر سر نفس نافرجام را (غ: 8: 13)
--------------------------------	--

او مدعیان و خودخواهان را انسانهایی مغرور می‌داند که بویی از عشق و مستی نبرده اند:

با مدعی مگویند اسرار عشق و مستی	تا بی خبر بمیرد در درد خود پرستی (غ: 435: 591)
---------------------------------	---

طنز و استهزا به مقدسات

از ویژگی‌های بارز رند، طنز و دهن کجی به مقدساتی است که زاهدان ریایی و صوفیان تزویر پیشه آن را دستاویزی برای رسیدن به مطامع نفسانی و منافع شخصی خویش قرار می‌دهند تا هیچ کس از اعمال زشت و ننگین آنها اطلاع نیابد. او با بینش عمیق و نقادی که دارد مقدسات سالوسان و زهد فروشان و صوفی نمایان را مورد استهزا قرار می‌دهد و با طنز نیش‌آلود و گزنده خود نقاب از چهره واقعی این گونه افراد برمی‌دارد. شفیی کدکنی درباره طنز قلندریان می‌نویسد: «طنز قلندران، طنزی است که گاه ساختارهای تثبیت شده را نشانه می‌رود و رندانه از آن تعذب حاکم بر رفتار «ملامتیان» می‌گریزد. به همین دلیل، شاید بتوان گفت که رفتار «قلندران» گاه رنگی از یک نوع اعتراض صریح و در عین حال رندانه به خود می‌گیرد و با زبانی گزنده، نظم موجود دوران خود را دست می‌اندازد که اوج آن را می‌توان در طنز صریح و در عین حال هوشمندانه «عبید زاکانی» مشاهده کرد» (شفیی کدکنی، 1387: 371).

«سر به سر گذاشتن ملایم و ظریفانه با معتقدات و مقدسات یکی از اضلاع و بلکه ارکان طنز حافظ است. بعضی‌ها به قول خود حافظ از خنده می‌در طمع خام می‌افتند و با دیدن طنزپردازی‌های حافظ در اطراف مقدسات دین و عرفان (معاد، بهشت، روزه، نماز، صوفی، محتسب، فقیه، وقف، خانقاه، خرقه، تسبیح و سجاده) نتیجه می‌گیرند که حافظ بی‌دین یا لاقول سست‌اعتقاد بوده است. حال آن‌که انتقاد حافظ فرع بر اعتقاد اوست» (خرمشاهی، 1373: 150)

جای این سؤال هست که روزه و نماز و تسبیح و سجاده و مقدسات دیگر نمادها و ارزش‌های دینی والایی هستند، پس چرا حافظ با این ظرایف و ذخایر معنوی درافتاده است، مگر موضوع مبارزه قحط بوده است؟ پاسخش این است که قرائت قرآن و نماز و روزه و ذکر تسبیح و سجاده در عین آن‌که قدسی و بس مقدس‌اند، ولی متأسفانه همواره خالص و مخلصانه و پاک و پیراسته نیستند. اگر هرگونه قرائت قرآن ارزشمند است، پس چرا حضرت ختمی مرتبت فرموده‌اند: «رب تال القرآن و القرآن یلعنه» (بحار الانوار، 92: 184) یعنی چه بسیار خواننده قرآن که قرآن لعنتش می‌کند. یا خود قرآن مجید نمازگزاران بی‌حضور قلب را سرزنش می‌فرماید: «ویل للمصلین. الذین هم عن صلاتهم ساهون» (سوره ماعون، 4-5): «وای بر نمازگزارانی که از نماز خویش غافلند». یا شیخ اجل سعدی به قرآن‌خوان بد ادای متظاهر می‌گوید:

گر تو قرآن بدین نمط خوانی	ببری رونق مسلمانی
---------------------------	-------------------

پس هر نماز و قرائت قرآن، اصیل و ارزشمند و مایه رونق مسلمانی نیست. بزرگترین آفت این عبادات و مقدسات، ریا و رعونت است. او معتقد است، رندی و می‌خوارگی و شادخواری، بی هیچ تردید، بر تزویر با قرآن برتری دارد و نه تنها گناه نیست، بلکه ابعاد مثبت نیز می‌یابد؛ زیرا یک سوی مستی راستی است و ریا نزد اهل دل، جز شرک نیست: «شرك اصغر بر دو قسم است، دو گروه را: مومنان را ریاست در عمل و ترك اخلاص در آن و عارفان را التفات است با عمل و طلب خلاص به آن. شداد اوس گفت: رسول خدا را دیدم که می‌گریست. گفتم: یا رسول الله! چرا می‌گریی؟ گفت: می‌ترسم از امت خویش اگر شرک آرند، نه آن که بت پرستند یا آفتاب و ماه پرستند؛ لیکن عبادت به ریا کنند و خلق را با حق در آن عمل، انباز کنند» (رکنی، 1384: 72)

حافظا می‌خور و رندی کن و خوش باش ولی	دام تزویر مکن چون دگران قرآن را (غ: 9: 14)
--------------------------------------	---

نکته مهم دیگر این است که مبارزه و سلاح مبارزه حافظ با مبارزه و سلاح مبارزه قاضی و فقیه و محتسب و خطیب درست‌کردار هم فرق دارد. «مبارزه حافظ فرهنگی و هنری است و روشنگری قلمی است. پس سلاح حافظ، سخن اوست و نابغه‌ای چون او برای افزون‌تر ساختن نفاذ و نفوذ سخنش، تمهیدی بهتر از طنز ندارد. به عنوان مثال، حافظ از مستاکله یا موقوفه‌خواران زمانه‌اش خونین‌دل است. اگر بخواهد بی‌محابا در شعرش با آنان در بیفتد و قوانین هنری را رعایت نکند، چه بسا کارش با آنان به هجو و تلخ‌زبانی بگردد. این جور دست به یقه‌شدن‌ها، در شأن هنرمند هوشمندی چون او نیست. پس فراتر می‌رود، انتقاد را از تلخی و تعصب می‌پیراید و بر آن شادی و شیرینی می‌افزاید. یعنی به کیمیای طنز دست می‌یابد و خطاب به آنان، با انتقاد طنزآمیزی، که تأثیر جاودانه و ماندگارش به خاطر زیبایی و ظرافت طنز آن است، (خرمشاهی، 1373: 152) می‌گوید:

فقیه مدرسه دی مست بود و فتوا داد	که می حرام ولی به ز مال اوقافت (غ:44:63)
بیا که خرقة من گرچه رهن میکده هاست	ز مال وقف نبینی به نام من درمی (غ:471:641)

یک مورد دیگر از سر به سر گذاشتن و طنز حافظ با مقدسات، نحوه تلقی او از توبه است. توبه در اخلاق و عرف ممدوح و در شریعت واجب و در طریقت شرط لازم سلوک و از مقامات هفتگانه است. در کتاب و سنت چه بسیار در باب لزوم و اهمیت توبه، یعنی پشیمانی و ترک گناه، تأکید شده است، اما حافظ مضامین طنزآمیز زیبایی با توبه آفریده است:

ولی کرشمة ساقی نمی کند تقصیر (غ:256:347)	به عزم توبه نهادم قدح ز کف صد بار
که ساقیان کمان ابرویت ز نند به تیر (غ:256:347)	حدیث توبه در این بزمگه مگو حافظ
حکایتیست که عقلش نمی کند تصدیق (غ:298:404)	بیا که توبه ز لعل نگار و خنده جام

چه زیباست که به جای این که بر دست زاهد توبه کند:

از دست زاهد کردیم توبه	وز فعل عابد استغفرالله (غ:417:567)
------------------------	---------------------------------------

یا در عین آن که به علم‌الیقین می‌داند که استخاره در امور واجب، معنی و موردی ندارد و توبه در شرع واجب است می‌گوید:

به عزم توبه سحر گفتم استخاره کنم	بهار توبه شکن میرسد چه چاره کنم (غ:350:475)
----------------------------------	--

باز به جای این که بر دست زاهد و عابد توبه کند، بر دست صنم خوش‌چهره باده‌فروش توبه می‌کند، آن هم به چه نیت خیری:

کرده ام توبه به دست صنم باده فروش	که دگر می نخورم بی رخ بزم آرایی (غ:490:670)
-----------------------------------	--

در باره حج گوید:

خانه می بینی و من خانه خدا می بینم (غ: 357: 485)	جلوه بر من مفروش ای ملک الحاج که تو
که جان زنده دلان سوخت در بیابانش (غ: 280: 379)	جمال کعبه مگر عذر رهروان خواهد
سرزنش ها گر کند خار مغیلان غم مخور (غ: 255: 344)	در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم
که خاک میکند عشق را زیارت کرد (غ: 131: 177)	ثواب روزه و حج قبول آن کس برد

پرهیز از جاه دنیوی

از دیگر اصول ملامتیه این است که از جاه دنیوی پرهیز می‌کنند و به نام و ننگ بی اعتنا می‌شوند و چنانکه می‌دانیم همه اینها برای آن است که از نظر مردم قبول خاطر نیابند؛ زیرا به اعتقاد آنها لازمه رشد ذاتی و حقیقی انسانها، تحقیر شخصیت اجتماعی آنها است. حافظ نیز از این طریق استمداد جسته و بدین وسیله پایه‌های کاخ شعر خود را استحکام بخشیده است. بطوری که از وجوه سبک شعر او "پرهیز از جاه دنیوی و بی اعتنائی به نام و ننگ" را می‌توان معرفی کرد. چنانکه حافظ معتقد است اگر مرید راه عشق هستی نباید از بدنامی بترسی، زیرا اگر دقت کنی شیخ صنعان نیز با آن همه مراتب روحانی و نفوذی که داشت، خرقه درویشانه خود را در رهن شراب نهاد و آن را نوشید:

گر مرید راه عشقی فکر بد نامی مکن (غ: 77: 108)	شیخ صنعان رهن خانه خمار داشت
--	------------------------------

به اعتقاد حافظ، اگر او بر صدر ننشیند نشان عالی مشربی او می‌باشد چرا که نه به دنیا دل بسته است نه در بند مال و ثروت و مقام و منزلت آن است:

عاشق دردی کش اندر بند مال و جاه نیست (غ: 71: 100)	حافظ ار بر صدر ننشیند ز عالی مشربی است
--	--

تظاهر به باده خواری

باده نوشی از جمله اعمال حرامی به حساب می‌آید که ملامتیه برای دوری از توجه و اعتنای مردم و سرزش شدن از سوی آنان همواره به آن تظاهر می‌کردند. حافظ در اغلب غزلیات، خود را موافق باده نوشی نشان می‌دهد و همواره مخاطب خود را به باده نوشی و مستی دعوت می‌کند. تنها به کمک می‌است که می‌توان رنج و اندوه را از میان برداشت و سختی‌ها و گرفتاری‌های روزگار را برطرف کرد، خوردن شراب به این دلیل حرام شده است که هر کس و ناکسی شایستگی نوشیدن آن را ندارد. حتی همین باده است که سبب پدید آمدن عشق یا افزون گشتن آن در دل‌ها می‌گردد:

کنار آب رکن آباد و گلگشت مصلرا را (غ: 4)	بده ساقی می‌باقی که در جنت نخواهی یافت
گفتم به چشم و گوش به هر خر نمی‌کنم (غ: 254: 344)	ناصرح به طنز گفت حرام است می‌مخور
بهنتر ز طاعتی که به روی و ریا کنند (غ: 196: 265)	می‌خور که صد گناه ز اغیار در حجاب
وین همه منصب از آن حور پری وش دارم (غ: 326: 441)	عاشق و رندم و می‌خواره به آواز بلند
گره از کار فرو بسته ما بگشایند	بود آیا که در می‌کده ها بگشایند

(غ:202: 274)

خواجه حافظ بخش زیادی از دیوان خود را به وصف باده اختصاص داده است، طوری که در دیوان هیچ شاعر دیگری به این اندازه و تنوع به می‌خواری اشاره نشده است. برخی از نویسندگان باده‌نوشی حافظ را منکر شده و معتقدند که خواجه هرگز نه بادمخوار بوده و نه شاهدبازی کرده است؛ که از جمله آنها می‌توان آقای رکن‌الدین همایونفرخ را نام برد که برای این ادعای خود دلایلی ذکر کرده‌اند:

آثار خود حافظ، نوشته نویسنده مقدمه جامع و نیز دریافت و درک عقلی (همایونفرخ، 1354: صد و دو - صد و بیست و دو). و نیز می‌نویسند که حافظ «برای خوش‌آیند ممدوحان خود که ذوق شراب داشته‌اند، خمربیات سروده است» (همایونفرخ، 1354: صد و بیست و سه) و نیز دکتر تقی پورنامداریان اشاره می‌کنند باده‌نوشی خواجه تظاهری بیش نیست برای رهایی از خودپرستی و جنگ با ریا و تزویر (پورنامداریان، 1382: 26-17) و اینکه دستاویز حافظ و پیر مغان در مخالفت با دینداران متظاهر نما و باطل‌کردن این ترفند ریاکارانه آنان تکرار و تأکید به شراب‌نوشی است تا آنجا که چنان عادی شود که دیگر نتوان آن را بهانه عیب‌جویی از دیگران و وسیله حرمت و احترام خود ساخت (همان: 63). و اما برخی از نویسندگان نیز همچون آقای بهاء‌الدین خرمشاهی (حافظ نامه، 1373: سبزه؛ ذهن و زبان حافظ، 1362: 37) و آقای علی دشتی (کاخ ابداع، 1360: 91-85) معتقدند که خواجه با توجه به اوضاع اجتماعی زمان خود، همنشینی با شاهان و جانشینان آنان، دور نیست که باده نوشیده باشد. آنجا که خود می‌گوید:

که آبروی شریعت بدین قدر نرود
(غ:224: 303)

مکن به چشم حقارت نگاه در من مست

خرمشاهی می‌نویسد: «نوشیدن می در عصر حافظ، از نظر دینی فسق عظیمی شمرده نمی‌شده، منتها حافظ می‌خواسته است بدون ترسو تعصب و تزویر دماغ خود را معطر کند، ولی دیگران تزویر و ریا را نیز چون می و مطرب گرامی شمرده- اند» (خرمشاهی، 1390: 161). نیز زرین کوب می‌نویسند که خواجه برای رهایی از اندوه عشق جسمانی به باده پناه برده‌است و نیز برای رهایی از خودبینی و خودپرستی (زرین کوب، 1373: 130).

و برای عذرخواهی از پیر میخانه که از توبه خواجه دل‌آزرده شده، شروع به باده‌نوشی می‌کند (غزل 364، بیت 5: 495) و خود نیز حسرت روزهایی را می‌خورد که در میکده مقیم بوده است:

و آنچه در مسجد امروز کمست، آنجا بود
(غ:204: 277)

یاد باد آنکه خرابات نشین بودم و مست

و با وجود آنکه از میگساری توبه کرده، که گاهی در مجلس بزم روحانیان قدحی باده می‌نوشد

در مجلس روحانیان که گاه جامی میزنم
(غ:344: 467)

با آنکه از وی غایبم و زمی چو حافظ تا بیم

و می‌گوید:

گر نمیرد، به سر بیوید باز
(غ:262: 355)

گرد بیت الحرام خم حافظ

حاصل خرقة و سجاده روان در بازم
(غ:335: 455)

در خرابات مغان گر گذر افتد بازم

خواجه حافظ از خداوند تقاضا دارد که گناه بندگان را به هنگام بهار ببخشد:

وین ماجرا به سرو لب جویبار بخش
(غ:275: 372)

یارب به وقت گل کینه بنده عفو کن

و غیر مستقیم شنونده را به بادمنوشی و شاهد بازی دعوت می‌کند:

نو بهارست در آن کوش که خوشدل باشی	که بسی گل بدمد باز و تو در گل باشی
من نگویم که کنون با که نشین و چه بنوش	که تو خود دانی، اگر زیرک و عاقل باشی (غ: 465: 621)

یا اینکه خود و گناه خود را بس بزرگ می‌بیند، به یاد توبه نخستینش می‌افتد و می‌بیند که توبه نیز چون گناه میل به تکرار دارد:

خنده جام می و زلف گر گیر نگار	ای بسا توبه که چون توبه حافظ بشکست (غ: 26: 39)
-------------------------------	---

اما باز از این توبه شکستن خود ناامید نیست و از فراسوترها به خویش و خرد خام خویش می‌نگرد:

هاتفی از گوشه میخانه دوش	گفت ببخشند گنه می بنوش
لطف الهی بکند کار خویش	مژده رحمت برساند سروش
این خرد خام به میخانه بر	تا می لعل آوردش خون به جوش
گر چه وصالش نه به کوشش دهند	هر قدر ای دل که توانی بکوش
لطف خدا بیشتر از جرم ماست	نکته سربسته چه دانی خموش
گوش من و حلقه گیسوی یار	روی من و خاک در می فروش
رندی حافظ نه گناهیبست صعب	با کرم پادشه عیب پوش
داور دین شاه شجاع آن که کرد	روح قدس حلقه امرش به گوش
ای ملک العرش مرادش بده	و از خطر چشم بدش دار گوش (غ: 284: 384-385)

حافظ با آنکه باده نویسی می‌کند و خود طبل رسوایی خویش را می‌کوبد، اما باز جانب احتیاط را نگه می‌دارد و می‌گوید:

بیار باده و اول به دست حافظ ده	به شرط آنکه ز مجلس بدر نرود (غ: 224: 304)
--------------------------------	--

و در جای جای اشعارش حتی در باده نوشی نیز جانب اعتدال را رعایت می‌کند:

نگومیت که همه ساله می پرستی کن	سه ماه می خور و نه ماه پارسا می باشد (غ: 274: 371)
--------------------------------	---

تن به ملامت سپردن و از بدگویی اهل ظاهر نترسیدن

چنانکه گفتیم حافظ برای بیان عقاید خویش از سبک ملامتی استمداد جسته است بدین معنی که او بسی فراتر از هدف ملامتیه، اصول مکتب خویش را بنیان نهاده است. مثلاً اگر هدف ملامتیه نوعی حفظ شخصی از فریفته شدن به خلق، عجب، تکبر و در نتیجه بازماندن از حق است، هدف حافظ «تربیت شخصی و صیانت خود» نیست بلکه انتقاد و ابراز عکس العمل در برابر فریفته شدن صوفیان و مشایخ و کرامت نهایی و مردم فریبی و خود گول زنی که دامن‌گیر تصوف شده بود، می‌باشد. یعنی تخریب موانع و عوامل مزاحم مثل سالوس، ریا، و عظمی عمل، دین را وسیله خود نمایی و مردم آزاری قرار دادن. یعنی تن به ملامت سپردن و از بدگویی اهل ظاهر نترسیدن. (جعفری، 1390: 4) چنانکه:

هر کدورت را که بینی چون صفایی رفت رفت (غ: 83: 116)	در طریقت رنجش خاطر نباشد می بیار
---	----------------------------------

حافظ معتقد است اگر ملامت خلق پیش گرفته‌ایم و سرزنش آنها را با جان و دل پذیرفته‌ایم - که از اصول مشرب ملامتی است زیرا در میان مردمان بدنام خواهیم شد - شاد و خرسندیم چرا که در طریقت ما، رنجیدن از مردم، کافری است:

که در طریقت ما کافری است رنجیدن (غ: 393: 535)	وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم
--	-----------------------------------

حافظ به شیوه رندی خود افتخار می‌کند و به همین دلیل هرگز از سرزنش مدعیان ترسی به خود راه نداده است:

شبهه رندی و مستی نرود از پیشم (غ: 341: 463)	گر من از سرزنش مدعیان اندیشم
--	------------------------------

پیروی از مرشد

رند از آن جا که خصوصیت ذاتی اوست پیری معین و مشخص ندارد، بلکه از هر کسی چیزی می‌آموزد تا صفای درون خود را بیشتر کند. اما چنان که از اندیشه‌های رندی استنباط می‌شود پیر و راهنمای رند گاه ساقی زیبارویی است که در می‌کده خدمت می‌کند و گاه پیر باده‌فروشی است که سالها به باده خواران خدمت کرده است. در اغلب موارد رند پیر خود را از میان خرابات و می‌کده که همان ساقی یا باده فروش است انتخاب می‌کند. زیرا که در نظر وی مظهر صفا و یکرنگی هستند. برخی از اشعار حافظ بیانگر این امر است که حافظ دست ارادت به دامان هیچ پیری دراز نکرده است

نشان اهل خدا عاشقیست با خود دار (غ: 358: 486)	که در مشایخ شهر این نشان نمی بینم
چه شکر هاست در این شهر که قانع شده اند (غ: 455: 619)	شاهبازان طریقت به مقام مگسی
ما را به رندی افسانه کردند (غ: 417: 567)	پیران جاهل، شیخان گمراه
سر ز حسرت به در می‌کده ها برکردم (غ: 209: 284)	چون شناسای تو در صومعه یک پیر نبود
گفتم شراب و خرقه نه آیین مذهب است (غ: 198: 269)	گفت این عمل به مذهب پیر مغان کنند
ما باده زیر خرقه نه امروز می‌کشیم (غ: 243: 328)	صد بار پیر می‌کده این ماجرا شنید

مبارزه با تزویر و ریا

«ریا» از جمله صفات ناپسند دیگری است که همواره بر دوری و ترک آن تأکید شده است. ریا مخالف صدق و به معنی نشان دادن خوی‌های نیکو و اظهار عبادت‌ها در نزد مردم، جهت به دست آوردن منزلت و جاه است. مبارزه با ریا و تزویر و زرق فروشی از اصول مهم ملامتی به شمار می‌آید. چون کار ملامتی و رند، اخلاص در عمل است، بنابراین از مشاهده هرگونه ریا آزرده می‌شود و دلیل مبارزه آنان با بعضی از شخصیت‌ها و مفاهیم ظاهری مثل زهد و صوفی و واعظ به سبب ریایی است که در آنان مشاهده می‌کنند. می‌خوارگی یا تظاهر به آن، سلاح ستیز آنان با ریاکاران است و برکنار داشتن خود از ریا و نیل به صفای دل. توده‌های وسیع مردم - که از ریای حاکم بر جامعه اسلامی، ریای خلفا و علمای دین و زهاد و اعظان - به تنگ آمده بودند، هر چه بیشتر در ستایش این اصحاب ملامت کوشاتر شوند و هر چه زاهدان بر میدان ریای خویش افزوده‌اند، از سوی دیگر عامه مردم و اصحاب فکر به ویژه شاعران عارف، بر ستایش نقطه مقابل ریا - که مذهب ارباب ملامت است - افزوده‌اند. این مسابقه «ریا» و «

اخلاص» یا «زهد آشکارا» از سویی و «ملامت» از سویی دیگر، ماده مستعدی شده است که تخیل هنرمندان جامعه درباره آن روز به روز فعال‌تر شود و قهرمانانی تخیلی از اصحاب ملامت و قلندریان بسازد، آنها را رویاروی زاهدان ریایی قرار دهد. این خلاقیت هنری که تمام کوشش خود را وقف نکوهش «زهد» و ستایش راه و رسم «ملامت» کرده است از همان قرن چهارم در ادب منظوم فارسی خود را آشکار می‌کند» (شفیعی کدکنی، 1387: 34).

حافظ شناخت عمیقی از گناه و انواع و مراتب و درجات آن دارد و بزرگترین گناه تهدیدکننده اسلام و تباہکننده انسان را در ریا می‌داند (خرمشاهی، 1362: 35) نقد ریا و فریب در اشعار حافظ آنچنان برجسته است که می‌توان آن را یکی از مضامین کلیدی شعر او دانست. در سراسر دیوان وی مبارزه با سالوس و ریای صوفیان و زاهدان زهدفروش به طور چشمگیری دیده می‌شود. «در قلمرو فرهنگ اسلامی، در هیچ دوره‌ای و هیچ دیاری، هیچکس با شور و شدت حافظ کمر به کین ریا نبسته است» (خرمشاهی، 1362: 35؛ شیبانی، 1376: 109). از بررسی این اشعار می‌توان دریافت که حافظ زمانی از پوشیدن خرقة که نماد ریاکاری در شعرش است بیزار بوده است و این بدان معناست که او هم درگیر این گناه بوده است

بس که در خرقة آلوده زدم لاف صلاح	شرمسار از رخ ساقی و می رنگینم (غ 355: 482)
----------------------------------	---

یا در بیت دیگری گوید

خرقة پوشی من از غایت دینداری نیست	پرده بر سر صد عیب نهمان می پوشم (غ 340: 461)
-----------------------------------	---

و انجام کار گناه را بی‌روی و ریا بر انجام کار نیکی که بخاطر ریا و تظاهر و فریب است ترجیح می‌دهد:

باده نوشی که درو روی و ریائی نبود	بهرتر از زهدفروشی که درو روی و ریاست (غ 20: 31)
حافظا می خور و رندی کن و خوش باش، ولی	دام تزویر مکن چون دگران قرآن را (غ 9: 14)

و معترف است که شایسته است اگر دلش هوس باده‌نوشی کند و اینکه وجودش را با بوی باده عطر آگین سازد زیرا از خرقة‌پوشی عبادتگاه تنها بوی ریا و فریب می‌آید:

اگر به باده مشکین دلم کشد، شاید	که بوی زهد ز زهد ریا نمی آید (غ 230: 312)
خوش می کنم به باده مشکین مشام جان	کز دلق پوش صومعه بوی ریا شنید (غ 243: 328)

و از همصحبتی با ریاکاران بیزار است:

من و همصحبتی اهل ریا دورم باد	از گرانان جهان رطل گران ما را بس (غزل 268: 363)
-------------------------------	--

تنها برای او این کافی است که از اهل ریا دور است:

این تقویم تمام که با شاهدان شهر	ناز و کرشمه بر سر منبر نمی کنم (غزل 353: 479)
---------------------------------	--

و همصحبتی با جام را بر مصاحبت اهل ریا ترجیح می‌دهد:

حاليا مصلحت وقت در آن می بینم	که کشم رخت به میخانه و خوش بنشینم
جام می گیرم و از اهل ریا دور شوم	یعنی از اهل جهان پاکدلی بگزینم (غ 355 : 482)

او معتقد است که زهد فروشان ریاکار آبروی عشق و عاشقان واقعی را از میان می‌برند:

ناموس عشق و رونق عشاق می‌برند	عیب جوان و سرزنش پیر می‌کنند
جز قلب تیره هیچ نشد حاصل و هنوز	باطل درین خیال که اکسیر می‌کنند (غ 200 : 271)

حافظ با آنکه خر قهپوش است اما باده‌نوشی هم می‌کند که این دو عمل با هم سازگاری ندارد اما خود می‌گوید که جای سرزنش نیست، با این کار می‌خواهد آثار ریا و فریب را از خر قه خود پاک کند:

گرچه با دلّی ملّمع می‌گلگون عیبست	مکنم عیب کزو رنگ ریا می‌شویم (غ 380 : 518)
دلّی حافظ بچه ارزده؟ بمیش رنگین کن	و آنگهش مست و خراب از سر بازار بیار (غ 249 : 337)

حافظ با می‌خواری در صدد نابودی خودیت و ریای ناشی از آن بر می‌آید:

بیار باده که رنگین کنیم جامه زرق	که مست جام غروریم و نام هوشیارست (غ 66 : 92)
----------------------------------	---

حافظ جامه زهد خود را در بهای باده می‌دهد و می‌گوید که بیشتر از این ارزشی ندارد، حتی در کوی می‌فروشان سجاده پرهیزگاری نیز به اندازه یک جام باده ارزش ندارد:

دمی با غم بسر بردن جهان یکسر نمی‌ارزد	بمی بفروش دلّی ما کزین بهتر نمی‌ارزد
بکوی می‌فروشانش بجامی بر نمی‌گیرند	زهی سجاده تقوی که یک ساغر نمی‌ارزد (غ 151 : 204)

و از صوفیان می‌خواهد تا خر قه سالوس و ریا را از تن درآورند و به آب خرابات شستشو دهند و نذر و نیاز عبادتگاه را در راه می‌صرف کنند و به شاهدبازی بپردازند:

صوف برکش ز سر و باده صافی درکش	سیم درباز و بزر سیم بری در بر گیر (غ 257 : 348)
نذر و فتوح صومعه در وجه می‌نهیم	دلّی ریا به آب خرابات برکشیم (غ 375 : 511)

و نیز معترف است که خر قه و دفتر او تنها شایسته آنند که برای خرید باده به گرو برون

چون عمر تبه کردم، چندانکه نگه کردم	در کنج خراباتی افتاده خراب اولی (غ 466 : 634)
------------------------------------	--

دل به می در بند تا مردانه وار	گردن سالوس و تقوی بشکنی (غ: 487: 652)
-------------------------------	--

بهترین وسیله برای از بین بردن زهد ریایی پرداختن به کارهایی چون باده نوشی و مستی و شاهد بازی است که در ظاهر ناپسند می‌نمایند و ملامت خلق را در پی دارند :

دلم ز صومعه بگرفت و خرقة سالوس	کجاست دیر مغان و شراب ناب کجا؟ (غ: 2: 3)
ز زهد خشک ملولم کجاست باده ناب	که بوی باده مدامم دماغ تر دارد (غ: 116: 156)
می صوفی افکن کجا می فروشند	که در تالم از دست زهد ریائی (غ: 492: 673)

و مستی شبانه و راز و نیاز عاشقانه خود را بر نماز زاهد برتر می‌داند

زاهد چو از نماز تو کاری نمی رود	هم مستی شبانه و راز و نیاز من (غ: 400: 545)
---------------------------------	--

حافظ می‌نویسد که از مستی پارسائی ریاکارانه به هوش آمده، به همین دلیل به می‌کده روی می‌آورد:

ز خانقاه بمیخانه میرود حافظ	مگر ز مستی زهد ریا بهوش آمد (غ: 175: 236)
-----------------------------	--

و بوسیدن لب ساقی و ساغر شراب را بهتر از بوسیدن دست پارسایان ریاکار می‌داند:

مبوس جز لب ساقی و جام می حافظ	که دست زهد فروشان خطاست بوسیدن (غ: 393: 535)
-------------------------------	---

و می‌گوید که با شیخ ریا و زاهد مردم‌فریب آشنایی نداریم بنابراین به ما جام باده بده و در مورد این افراد سخنی نگو:

ما شیخ و واعظ کمتر شناسیم	یا جام باده یا قصه کوتاه (غ: 418: 568)
---------------------------	---

و نیز می‌گوید که همچون جام شراب باید صاف و بی‌ریا بود:

دل گشاده دار چون جام شراب	سرگرفته چند چون خم دنی (غ: 478: 652)
---------------------------	---

و همچون سنگ استوار و پا برجا باش نه اینکه مانند آب ریاکار باشی که به هر چیزی آلوده شوی:

سنگ سان شو در قدم نی همچو آب	جمله رنگ آمیزی و تر دامنی (غ: 478: 652)
------------------------------	--

و اینکه زهد ریایی از بین‌برنده و آفت دین است :

حافظ این خرقة پشمینه بینداز و برو (غ 407: 554)	آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت
---	-----------------------------------

و نیز تباهی عالم را آلوده‌بودن خرقة دینداران ذکر می‌کند:

کو (یا تو) راهروی اهل دلی، پاک سرشتی (غ 436: 593)	آلودگی خرقة خرابی جهانست
--	--------------------------

و راه رسیدن به رستگاری و نجات را در دو چیز می‌داند « مکن به فسق مباحات و زهد هم مفروش » (غ 283: 383) و می‌نویسد که بیشتر از این نمی‌توان در دلخ پشمینه صوفیگری دورویی کرد:

بنیاد ازین شیوه رندانه نهادیم (غ 371: 505)	در خرقة از این بیش منافق نتوان بود
---	------------------------------------

و نفاق و دورویی را بدتر از کفر دانسته و می‌نویسد که هرکس عاشق واقعی نباشد به این گناه دچار خواهد شد:

هرکه عاشق وش نیامد، در نفاق افتاده بود (غ 212: 287)	ساقیا جام دمامد ده که در سیر طریق
--	-----------------------------------

او در غزلی دیگر نیت خود را از پوشیدن خرقة ریا، پوشاندن آثار عاشقی خود ذکر می‌کند:

غمّاز بود اشک و عیان کرد راز من (غ 400: 544)	گفتم به دلخ زرق ببوشم نشان عشق
---	--------------------------------

بی توجهی به نصیحت ناصحان

ملامتیه به شدت پای‌بند اعتقادات خویش بودند و از پذیرش نصیحت و پند و اندرز امتناع می‌ورزیدند و حتی گاه با دید تمسخرآمیز به نصایح و اعظان می‌نگریستند. حافظ نیز به پیروی از ملامتیه نصیحت ناصحان را نمی‌پذیرد؛ زیرا معتقد است از ازل تقدیرش چنین بوده است که رند و قلاش و میخواره و بدنام باشد و هیچ‌گونه پند و اندرزی نمی‌تواند او را از این سرنوشت جدا سازد:

گفتا شراب نوش و غم دل بیر ز یاد گفتا قبول کن سخن و هر چه باد باد از بهر این معامله غمگین مباحش و شاد در معرضی که تخت سلیمان رود به باد کوته کنیم قصه که عمرت دراز باد (غ 100: 137)	دی پیر می فروش که ذکرش به خیر باد گفتم به باد می‌دهم باده نام و ننگ سود و زیان و مایه چو خواهد شدن ز دست بادت به دست باشد اگر دل نهی به هیچ حافظ گرت ز پند حکیمان ملالت است
تیغ سزاست هر که را درد سخن نمی‌کند (غ 192: 259)	کشته غمزه تو شد حافظ ناشنیده پند
گر می‌شنیدی پند ادیبان (غ 383: 532)	حافظ نگشتی شیدای گیتی
اعتبار سخن عام چه خواهد بودن (غ 391: 533)	باده خور غم مخور و پند مقلد منیوش

طلب رسوایی و بی اعتنایی به نام ننگ

چنان که پیشتر گفته شد یکی از اصول مهم قلندریان ترک و تخریب عادات و رسوم است، انجام اعمالی چون ستردن موی سر و صورت و سبلت نشانگر بی‌اعتنایی آنان نسبت به شخصیت و وجه اجتماعیشان می‌باشد. فرقه ملامتیه نیز برای تحقیر و خوار کردن نفس خویش دست به کارهایی می‌زدند تا موجبات ملامت و سرزنش دیگران را نسبت به خود برانگیزند و این امر مساوی بود با زیر پا نهادن آبرو و حیثیت خویش. افزون بر این، آن‌ها شهرت را آفتی بسیار بزرگ می‌دانستند و برای از بین رفتن آبرو و شهرت خوب در میان مردم دست به هر کاری می‌زدند. رند نیز که شخصیتی ترکیبی یعنی ملامتی - قلندری دارد به مراتب بیشتر از هر دو گروه نسبت به موقعیت اجتماعی خود بی‌اعتناست و برای اثبات این مدعا همین بس که عنوان رند را که به معنی لابلالی و خوشباش و رذل می‌باشد، انتخاب می‌کند، این انتخاب خود مستلزم پذیرفتن انواع استخفاف هاست. حافظ نیز همسو با ملامتیان می‌گوید:

در کوی نیکامی ما را گذر ندادند	گر تو نمی‌پسندی تغییر کن قضا را (غ: 5: 8)
گر چه بدنامیست نزد عاقلان	ما نمی‌خواهیم ننگ و نام را (غ: 8: 13)
از آن به دیر مغامم عزیز می‌دارند	که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست (غ: 22: 33)
مطلب طاعت و پیمان و صلاح از من مست	که به پیمانہ کشی شهره شدم روز الست (غ: 24: 35)
حافظ چه شد ار عاشق و رندست و نظرباز	بس طور عجب لازم ایام شبابست (غ: 29: 43)
فرصت شهر طریقه رندی که این نشان	چون راه گنج بر همه کس آشکار نیست (غ: 72: 101)
نام حافظ رقم نیک پذیرفت ولی	پیش رندان رقم سود و زیان این همه نیست (غ: 74: 105)
گر مرید راه عشقی فکر بدنامی مکن	شیخ صنعان خرقة رهن خانه خمار داشت (غ: 77: 108)
عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت	که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت (غ: 80: 112)
سر تسلیم من و خشت در میکند ها	مدعی گر نکند فهم سخن گو سر و خشت (غ: 80: 112)

نتیجه‌گیری

مفهوم رندی یکی از بنیادی‌ترین مفاهیم موجود در سروده‌های حافظ می‌باشد و روحیات رندانه از جمله موضوعات عرفانی است که کاربرد زیادی در شعر و اندیشه شاعر داشته است و از آن می‌توان به عنوان اصول عرفانی مورد توجه حافظ تعبیر کرد. نتایج حاصل آمده از این پژوهش حاکی از آن است که استفاده کردن از مضامین رندانه در غزلیات حافظ از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است. عرفان او مبتنی بر مطالعات پیوسته متون و تجربه‌های دینی و عرفانی و دریافت‌های عمیق علمی و آمیختن با ظرایف هنری و ذوقی و شور عاشقانه و رندانه است. دایرة واژگانی و تعبیرات رندانه حافظ، کاملاً متناسب با مشرب رندی و خوش باشی و عاشقانه او و نیز برآیند تأملات انتقادی اش از بی‌عملان ریاکار و قشری مشربان متظاهر است. بیزارى و نفرت بسیار شاعر از ریاکاران و دغلكارى آنان و مخلص دیدن اهل ملامت سبب گشته که شعر او از نظر مضمون، بیشتر ملامتی و رند بنماید. او با اقرار به انجام اعمال و بر زبان آوردن سخنانی که با موازین شریعت ناسازگاری داشته باشد و همچنین طرح اندیشه‌هایی که به ظاهر از آن چه در حوزه شریعت خط قرمز نامیده شده، می‌گذرد، موجبات رسوایی خویش را فراهم می‌آورد. او به این دلیل رسوایی را به جان می‌خورد که نفس خود را خوار و دلیل کند. از نگاه او رسوا شدن در نظر مردم بهتر از انجام دادن اعمال زشت به صورت مخفیانه است و به همین خاطر از رسوایی هراسی ندارد. چنین اعتقادی بلافاصله با ورود به عالم عشق در وجود سالک پدید می‌آید.

فهرست منابع

- بن منور، محمد، (1354، 3ج)، *اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابوسعید*، به کوشش ذبیح الله صفا، تهران: امیرکبیر.
- پورنامداریان، دکتر تقی، (1382)، *گمشده لب دریا: تأملی در معنی و صورت شعر حافظ*، تهران: سخن.
- حافظ، شمس الدین محمد، (1378، 4ج)، *دیوان*، به کوشش صفر صادق نژاد، تهران: قطره.
- خرمشاهی، بهاءالدین، (1362)، *نهن و زبان حافظ*، تهران: نو.
- خرمشاهی، بهاءالدین، (1373)، *حافظ نامه*، شرح الفاظ و اعلام و مفاهیم کلیدی و ابیات دشوار حافظ دو جلد بخش اول، تهران: علمی و فرهنگی.
- خرمشاهی، بهاءالدین، (1382)، *حافظ حافظه ماست*، تهران: قطره.
- درگاهی، محمود، (1373)، *طلایه دار طریقت*، تهران: ستارگان و خواجهی کرمانی.
- دشتی، علی، (1360)، *کاخ ابداع*، اندیشه‌های گوناگون حافظ: بنیاد فرهنگ ایران.
- رجایی، احمد علی، (1340)، *فرهنگ اشعار حافظ*، تهران: زوار.
- زرین کوب، عبدالحسین، (1373)، *از کوچی رندان*، تهران: امیرکبیر.
- شفیعی کنکنی، محمد رضا، (1387)، *قلندریه در تاریخ*، 2ج، تهران: سخن.
- عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین، (1370)، *تنکرة الاولیاء*، تهران: گنجینه.
- غنی، قاسم، (1300، 9ج)، *تاریخ تصوف در اسلام و تطورات و تحولات آن*، دوجلدی، تهران: زوار.
- کاشانی، عزالدین محمود، (1385، 2ج)، *مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه*، با مقدمه، تصحیح و توضیحات عفت کرباسی و محمد رضا برزگر خالقی، تهران: زوار.
- مرتضوی، منوچهر، (1365، 2ج)، *مکتب حافظ*، تهران: توس.
- نیکلسون، رینولد، (1361)، *اسلام و تصوف*، ترجمه محمد حسین مدرس نهاوندی، تهران: طهوری.
- هجویری، علی بن عثمان، (1366)، *کشف المحجوب*، به کوشش محمد عباسی، تهران: امیرکبیر.
- همایونفرخ، رکن الدین، (1354)، *حافظ خراباتی*، چاپخانه افق و چاپخانه کاویان.

Kaynakça

- Attâr Nişâbûrî, Şeyh Feruddin, (1370), *Tezkirat'ul Evliya*, Tahran: Gencine.
- Bin Munevver, Muhammed, (1354), *Esraru'l Tevhid Fi Makâmat'ul Şeyh Ebû Sa'îd, be-Küşeş-i Zebihullah Sefâ*, Çâpi Sevvom, Tahran: Suhen.
- Dergâhî, Muhammed, (1372), *Taliyedâri-yi Tarikat*, Tahran: Setârgân ve Hacû-i Kermânî.
- Deşti, Ali, (1260), *Kâh-i Ebda'*, Endişehâ-i Gunegun-i Hafız, Bonyad-i Ferheng-i İran.
- Gâni, Kâsım, (1300), *Tarih-i Tasavvuf der-İslam ve Tevaturat ve Tehulat-i Ân*, Çâp-i Nohum, Dû Cildi, Tahran: Zevvâr.
- Hafız, Şemsedin Muhammed, (1378), *Divân*, Çâp-i Çiharom, be-Küşeş-i Sefer Sadık, Neyad, Tahran: Katre.
- Hicviri, Ali bin Osman, (1366), *Keşfu'l Mahcub*, ba-Küşeş-i Muhammed Abbas, Tahran: Emir Kebir.
- Humayunferh, Rükneddin, (1354), *Hafız-i Harabati*, Çaphane-i Ufk ve Çaphane-i Kaviyan.
- Hürremşâhî, Behaeddin, (1362), *Zihn ve Zebâni Hafız*, Tahran: Nû.
- Hürremşâhî, Behaeddin, (1373), *Hafıznâme*, Şerh-i Elfaz ve A'lâm ve Mefâhim-i Kilidi ve Ebyât-i Düşvâr-i Hafız, Dû Cildi, Bahş-i Evvel, Tahran: İlmî Ferhengî.
- Hürremşâhî, Behaeddin, (1383), *Hafız Hafız-i Mast*, Tahran: Katre.
- Kâşâni, İzzeddin Mahmud, (1385), *Mashabu'l Hidaye ve Miftahu'l Kifaye*, Çâp-i Dovom, bâ-Mukaddime, Tashih ve Tuzihat-i İffet Kerbasi ve Muhammed Rıza Berziger Haliki, Tahran: Zevvâr.
- Murtazi, Menüçehr, (1365), *Mekteb-i Hafız*, Çâp-i Dovom, Tahran: Tus.

Nicholson, Reynolds, (1361), *İslam ve Tasavvuf*, Tercume-i Muhammed Hüseyin Nihavendi, Tahran: Tahuri.

Purnâmdâriyâ, Doktor Taki, (1382), *Gomşade-i Leb-i Deryâ, Te'mül-i der-Ma'ni ve Suret-i Şîr-i Hafız*, Tahran: Suhen.

Recaî, Ahmed Ali, (1340), *Ferheng-i Eş'âr-i Hafız*, Tahran: Emir Kebir.

Şefî'i Kedkeni, Muhammed Rıza, (1387), *Kalenderiye der-Tarih*, Çâp-i Dovom, Tahran: Suhen.

Zerrinkub, Abdülhüseyin, (1373), *Ez Kuçe-i Rindân*, Tahran: Emir Kebir.